اما مسأله وجه دیگری هم دارد و آن رابطه دین و دولت و نهادهای دینی یا روحانیون است. معمولاً این مقولات با مقولهٔ دین و سیاست خلط می‌شوند. درحالی که با هم فرق دارند و بررسی آن بحث مستقلی را می‌طلبد.[1] درهرحال، وقتی جنبش پیروز می‌شود و بر مسند قدرت قرار می‌گیرد، باید فاز سلبی را پشت سر بگذارد و وارد فاز ایجابی گردد. اما بسیاری از جنبش‌ها این مشکل را دارند که بعد از پیروزی در فاز سلبی باقی می‌مانند و همچنان حالت تخریبی را ادامه می‌دهند و جنبش از فاز سلبی به فاز ایجابی ارتقاء پیدا نمی‌کند، و در این فاز درجا می‌زند و با ادامه دوره سلبی و تخریبی خودش را از بین می‌برد. مثلاً جنبش سیاهان افریقای جنوبی الان وارد دوره یا فاز ایجابی شده است. بنابراین موضع‌گیری‌ها به‌طور کلی متفاوت است و باید باشد. آن **ماندلایی** که تا دیروز با سفیدپوست می‌جنگید، حالا زندانبانش را هم به آن جشن دعوت می‌کند، برای اینکه می‌داند او دیگر مسئول حکومت است، حکومت کردن به لحاظ ایجابی ضرورت‌های دیگری را می‌طلبد. در **الجزایر** اگر بخواهند الان بار دیگر انتخابات انجام دهند چه بسا باز هم **جبههٔ نجات اسلامی** پیروز شود، اما اگر جبههٔ نجات پیروز شد و خواست این فرایند دموکراسی را که از این طریق به حکومت رسیده از بین ببرد، خودش و مملکت را هم دچار دردسر و نابودی خواهد کرد. مرحلهٔ ایجابی در انقلاب و جنبش ضرورت‌های خود را دارد و این به‌معنای غیرسیاسی شدن جنبش نیست، به معنای سیاست را کنارگذاشتن نیست. همان اهداف یا معانی را در قالب‌های دیگری تعقیب کردن است. اما اگر در سؤال شما واژهٔ سیاسی، دربرابر فرهنگی به‌کار برده شده باشد، در آن صورت مسأله فرق می‌کند. چه جنبش‌های اسلامی در مقاطعی ممکن است فقط فرهنگی باشند و وارد مقولات سیاسی نشوند و این البته بحث جداگانه‌ای است.

● می‌رسیم به آخرین سؤال و آن هم این است که مشکلات و موانع و آینده این حرکت را چگونه می‌بینید یا به‌عبارت دیگر چگونه می‌شود با موانعی که بر

---

۱. ر.ک. به: «روشنفکری دینی و سکولاریسم» در همین مجموعه، ص ۱۵۹.

سر راه وجود دارد مبارزه کرد؟ چه توصیه‌هایی دارید برای حل این معضلات یا تناقضات و چگونه می‌شود این موانع را از سر راه برداشت؟

ـ مشکلاتی که وجود دارد درحال حاضر بیش از هر زمانی مشکل درونی است. ما در درون خودمان با مشکلات اساسی روبرو هستیم: یکی مشکل فکری است. مشکل نگرش‌های ما از خود اسلام است و دیگری الگوها و ویژگی‌های رفتاری مسلمانان است. در مسائل فکری همهٔ ما اصول‌گرا هستیم، غربی‌ها واژه اصول‌گرا را به جای سنت‌گرا به‌کار می‌برند که درست نیست. همهٔ ما اصول‌گرا هستیم.[۱] اما سنت‌گرایان قالب‌ها را مترادف و برابر با اصول گرفته‌اند درحالی که نوگرایان اصول و محتوا را می‌گیرند و معتقدند به ارزش‌ها بایستی قالب‌های تازه‌ای داده شود. حال من یک مثال برای شما می‌زنم، در بین برادران اهل سنت از زمان فروپاشی دولت عثمانی بحث تأسیس خلافت و مسأله چگونگی تشکیل یا به‌وجود آمدن حکومت اسلامی مطرح شد. مسأله **بیعت و شورا** نیز مطرح گردید. خوب، سنت‌گرایان می‌گفتند، امیر آن کس است که خودش می‌آید قدرت را در دست می‌گیرد. صحبت این نیست که کسی بیاید انتخاب بکند، حداکثر مردم باید با او بیعت بکنند، بیعت را هم در همان قالب سنتی‌اش گرفتند، در مبحث شورا مسأله اهل حل و عقد که امیر باید با آنها مشورت کند، مطرح شد. در آثار مکتوب **رشیدرضا**، در بحث‌های **مودودی** این مسأله را می‌بینید. هنوز هم در بین متفکران اهل سنت این بحث عنوان می‌شود که اهل حل و عقد چه کسانی هستند و چگونه تعیین می‌شوند؟ اصل دستور شورا در قرآن آمده است. یعنی امیر یا رئیس حکومت باید با **اهل حل و عقد** بنشیند و در امور مملکت با آنها مشورت کند. آیا اهل حل و عقد را هم خود امیر تعیین می‌کند یا مردم؟ آیا مشورت است یا شورا؟ بعد از انقلاب هم در ایران همین بحث مطرح شد. کسانی مثل **مرحوم دکتر بهشتی** می‌گفتند که ما در اسلام مشورت و شور داریم اما شورا به‌عنوان یک نهاد نداریم. رهبر افرادی را که امین

---

۱. ر.ک. به «روشنفکری دینی و سنت و مدرنیته» در همین مجموعه، ص ۸۹.

خودش باشند، با وی موافق باشند دعوت می‌کند و با آنها مشورت می‌نماید. موضوع یا سؤال بعدی در مقولهٔ شورا و رابطه شورا با امیر یا رئیس حکومت این است که آیا اهل حل و عقد هرچه گفتند امیر موظف است عمل بکند؟ برخی از نظریه‌پردازان می‌گویند خیر، امیر مختار است حرف اینها را بپذیرد یا رد کند؟

اما اگر قرار باشد خود امیر هرکسی را به‌عنوان مشاور خود و اهل حل و عقد دعوت کند، فرایند تاریخی نشان می‌دهد هرکسی که در رأس قدرت قرار می‌گیرد کسانی را به‌عنوان مشاور خودش انتخاب می‌کند که هرچه او بگوید اعضای شورا بر آن صحه بگذارند. او کسانی را که مخالف خودش باشند به‌عنوان مشاور انتخاب نمی‌کند و بعد هم اگر قرار باشد که این شورا نظری بدهد و امیر اطاعت نکند پس فلسفه شورا چیست؟ در سابقه تاریخی شورا در یک جامعه کوچکی مثل مدینه که به لحاظ حضور رسول اکرم(ص) و صحابهٔ خاص و به لحاظ ساختار سیاسی و روابط جوامع اسلامی آن زمان موقعیتی را داشت که اگر مدینه یک خلیفه انتخاب می‌کرد همهٔ دنیای اسلام از او تبعیت می‌کردند آن شکل عمل قابل قبول بود. اما چگونه می‌توانیم امروز آن‌گونه عمل کنیم؟

آیا اگر امروز مردم تهران کسی را به ریاست جمهوری انتخاب کنند همه در ایران قبول می‌کنند؟ اگردر اسلام‌آباد پاکستان یک عده جمع شوند و رهبری را انتخاب کنند، برای تمام پاکستان قابل قبول است؟ دربارهٔ این موضوعات و مسائل بحث‌های فراوان شده است. غیرعملی بودن و مشکلات آن بررسی شده و شکل‌های جدیدی پذیرفته شده است. مثلاً **مودودی** می‌گوید: اولاً اهل حل و عقد همین مجلس شورای ملی است که با انتخابات عمومی برگزیده می‌شوند. اینها امنای مردم هستند. اهل حل و عقد یعنی امنای ملت. امنای ملت هم در یک جامعه گسترده و بزرگ کنونی از طریق انتخابات عمومی تعیین می‌شوند. ثانیاً هرچه که این مجلس ملی تصویب می‌کند امیر یا رئیس حکومت موظف است از آن تبعیت نماید.[1] در افغانستان در ورای این جنگ قدرتی که هم‌اکنون

---

۱. مودودی، ابوالاعلی: «خلافت و ملوکیت»، ترجمه خلیل احمد حامدی. انتشارات بیان (پاوه)، رمضان ۱۴۰۵.

جریان دارد یک معضل فکری و باور سیاسی نادرست نیز وجود دارد. توافق افغان‌ها این بود که بعد از پیروزی بر ارتش شوروی و پایان اشغال، یک شورای مشورتی از اهل حل و عقد تشکیل بدهند اما حالا هرکسی می‌خواهد عدهٔ بیشتری از افراد و ایادی خودش را در شورا جا بزند. جنگ، جنگ قدرت قومی و مذهبی است. بنابراین شکل سنتی شورا عملی نیست. باید ایده یا فکر شورا را در قالب‌های قابل قبول کنونی، نظیر مجلس شورای ملی یا شوراهای استان، شهرستان و بخش و ده به انتخاب خود مردم، عملی ساخت. بنابراین جنبش‌های اسلامی با یک سلسله مشکلات درونی ازجمله نگرش سیاسی روبروست. علت تکیه من بر نگرش سیاسی این است که همان‌طور که اشاره شد هم جنبش‌های اسلامی عموماً سیاسی شده‌اند و هم جنبش‌های مردمی اسلامی شده‌اند. این جنبش‌ها در بسیاری از کشورهای اسلامی در آستانه پیروزی هستند. بیست سال پیش اینکه در کشورهای مسلمانان دولت تشکیل بدهند یک چیز خیلی دوری بود. اما الان در بسیاری از کشورهای اسلامی این امر بسیار نزدیک است. هرچقدر هم جلوتر می‌رویم جنبش‌های مردمی گسترده‌تر می‌شوند و احتمال روی کار آمدن حکومت‌های مردمی به مراتب بیش از گذشته است و حکومت‌های منبعث از مردم در جوامع اسلامی لاجرم ویژگی اسلامی خواهند داشت. این فرایند، چالش‌ها و مسائل جدی و جدیدی را دربرابرجنبش قرار می‌دهد که اگرچه ظاهراً سیاسی اما عمیقاً فکری و ایدئولوژیک هستند. برخی از این مسائل اساسی و جدی عبارتند از آزادی‌های سیاسی و دموکراسی. مرز دخالت دولت در دین، بحث دموکراسی و آزادی در اسلام هم از اینجا نشأت می‌گیرد زیرا آزادی‌های سیاسی مقدمه اجتناب‌ناپذیر دموکراسی است الان یکی از معضلات جنبش‌های اسلامی عصر حاضر همین است. بنابراین جنبش‌های اسلامی باید به این چالش‌ها پاسخ بدهند. در جوامع کنونی اسلامی عموماً طیفی از افکار و اندیشه‌ها وجود دارند. زمانی بود که در جامعه اسلامی افکار و اندیشه‌ها خیلی به‌هم نزدیک بود. نوعی هماهنگی و یکنواختی حاکم بود اما در جوامع کنونی اسلامی طیفی از افکار و آرا و عقاید بسیار متفاوت وجود دارد.

نمی‌توان جلوی عقیده را گرفت آزادی عقیده و بیان، علاوه بر آنکه یک اصل قرآنی است یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر در جوامع کنونی است. با زور نمی‌توان جلوی فکرکردن را گرفت. با زور نمی‌توان الگوهای رفتاری را عوض کرد. در بسیاری از کشورهای اسلامی چه بخواهید چه نخواهید زنانی هستند که معتقد به حجاب سنتی نیستند. بعضی از آنها معتقد و مسلمان هم هستند، نماز هم می‌خوانند اما حجاب ندارند. بعضی هم اصلاً مسلمان نیستند، نماز هم نمی‌خوانند و حجاب هم ندارند. آیا می‌خواهند با زور این مسأله را حل کنند؟ آیا این اسلامی است؟ آیا دینداری زورکی مقبول خداوند است؟ در جوامع اسلامی اقلیت‌های دینی هستند. با اقلیت‌ها می‌خواهید چه‌کار کنید؟ آیا اگر با زور اقلیت‌ها را وادار کنند که در مغازه‌هایشان تابلوی اقلیت مذهبی را بزنند مشکل حل می‌شود! یا مدارس مسیحیان را وادار کنند که اعتقاداتشان را دربارهٔ حضرت عیسی(ع) نگویند و تدریس نکنند بلکه آن چیزی را تدریس کنند که اینها برایشان نوشته‌اند! مسأله دیگر که نیاز به تجدید نظر اساسی دارد، **نظریه سیاسی ولایت فقیه** است. نمی‌خواهم در اینجا وارد بحث آن شوم، زیرا نیاز به یک بحث و بررسی مستقل دارد بلکه تأکید بر ضرورت یافتن پاسخ‌های مناسب برای مسائل جدی و جدید است. آزادی و دموکراسی، شکل حکومت و حاکمیت مردم اساسی‌ترین سؤالات کنونی است. بنابراین جنبش‌های اسلامی ما با یک رشته مسائل جدید مواجه هستند که اینها باید حل کنند. این یک بازسازی و نوگرایی در سطح کاملاً جدید است و با گذشته هم فرق دارد. از گذشته شروع شده ولی امروز بیش از هر زمان برایمان ملموس است. اینها مسائلی است که یک بخش آن سیاسی ولی بخش عمده‌اش فکری است. یا همین مسأله که شما به آن اشاره کردید: مرز بین دین و سیاست یا مرز میان دین و دولت. زمانی این بحث‌ها در جامعهٔ ما انتزاعی بود. بحث‌های جوامع اروپایی و موضوعاتی وارداتی بود. اما تجربه انقلاب اسلامی ایران سبب شده است که این مسائل در درون جامعه خود ما مطرح گردد. بیست سال پیش اصلاًکسی فکر نمی‌کرد در ایران حکومت اسلامی، آن هم حکومت دینی به معنای حکومت

روحانیون تشکیل شود. اکنون مسأله دین و دولت و تعیین مرز دخالت‌ها خیلی جدی است و باید به آن پرداخته شود.

بنابراین **مشکل اول** جنبش‌های اسلامی، تجدید نظر و بازسازی فهم دینی است. اما **مشکل دوم**، رفتارهای اجتماعی و سیاسی مسلمانان است. رفتارهای ما مسلمانان در اکثر موارد نه تنها با آموزش‌های قرآنی فاصله دارد، بلکه با منافع و مصالح ملی و عمومی تعارض دارد. جنبش‌های اسلامی که درصددتغییر وضع نابسامان هستند، باید توجه داشته باشند که به موجب آیهٔ شریفهٔ اِنّ‌الله لایُغیّر مابقوم حَتّی یُغیّروا ما بانفسهم[1] ما نیاز به یک خانه‌تکانی اخلاقی داریم. نیاز به یک جنبش تنزه‌طلبی داریم وگرنه این جنبش‌ها به آنجا می‌رسند که یک دولت فاسد و مستبد را سرنگون می‌کنند و جای آن را افراد فاسد و فاسق و فاجر مستبد جدیدی می‌گیرند و دمار از روزگار مردم درمی‌آورند. جنبش‌های اسلامی با این دو نوع چالش روبرو هستند.

● خوب شما آینده را چگونه پیش‌بینی می‌کنید؟ چه روندی طی می‌شود؟ آینده مثبت است؟ روشن است یا تاریک؟

ـ من شخصاً به آینده خوش‌بینم، من در صحبتی که در روز **عید قربان** کردم به بررسی وضعیت مسلمانان و اسلام در جهان پرداختم و این دو را از هم تفکیک کردم و توضیح دادم که در دنیای کنونی مسلمان‌ها یک وضعیت دارند و اسلام یک وضعیت دیگر. مسلمان‌ها یک نوع تحول دارند، اسلام یک نوع تحول دیگر. همان‌طور که ما یک علم داریم و یک جامعهٔ علمی، ممکن است یک جامعهٔ علمی مضمحل شود، اما علم نابود نمی‌شود. یک زمانی فرانسه مرکز بزرگ پیشرفت‌های علمی بود، یک زمانی امریکا، ولی امروزه ممکن است ژاپن باشد. ممکن است ده سال دیگر مرکز علم به این طرف دنیا منتقل شود. اما علم به راه خودش ادامه می‌دهد. علمی که در ژاپن وجود دارد و رشد می‌کند با علمی که در فرانسه هست و بود فرق ندارد، ادامه یک جریان بزرگ علمی است، جریان

---

۱. قرآن کریم، سورهٔ رعد، آیهٔ ۱۱.

علمی، مثل گردبادی می‌چرخد از یک جا به جای دیگر می‌رود. اسلام هم برای خودش یک سرنوشت مستقل از وضعیت مسلمانان دارد و به سرعت درحال گسترش است، جاذبه دارد، پویایی دارد، جواب بسیاری از مشکلات انسانی را می‌دهد، به‌دلیل ویژگی‌های خاص خودش در خیلی از جوامع به‌طور خودجوش درحال رشد و گسترش است. الان اسلام در امریکا یکی از پرشتاب‌ترین جنبش‌هاست. هم به لحاظ قدرت سیاسی و هم قدرت اقتصادی. وقتی هم که امریکایی‌ها مسلمان می‌شوند چون سنت‌ها و رسوبات فکری و رفتاری مسلمانان را ندارند، اسلام آنها پرتحرک‌تر و خالص‌تر هم هست.

این دستاورد خود اسلام است و موقعیت اسلام را نشان می‌دهد. اما مسلمانان وضعیت دیگری دارند، بنابراین شاید سؤال شما این باشد که سرنوشت و وضعیت آینده مسلمانان چگونه خواهد بود.

● نه منظورم نوگرایی دینی است.

ـ آینده قطعاً به نفع نوگرایی دینی است. تجربه حکومت دینی و روحانیون ایران سه واکنش به‌وجود آورده است. **واکنش اول** بی‌دینی است، واکنشی که می‌گوید: امام معصوم هم همین بوده، پیامبرش هم همین بوده است، خوب این واکنشی است که کم و بیش دیده می‌شود.

واکنش دوم رشد اندیشه جدایی دین از سیاست و دین از دولت است. در گذشته این نگرش محصول تجارب و تفکرات غربی بوده ولی حالا نشأت گرفته از جامعهٔ خود ما و از تجربهٔ حکومت روحانیون است.

این واکنش از اولی اصیل‌تر و همچنین گسترده‌تر است. حتی بین دینداران و بیشتراز آن در بین روحانیون دارد پا می‌گیرد. الان مردم از روحانیون که غیرسیاسی هستند به مراتب بیشتر استقبال می‌کنند و روحانیونی که جداً معتقدند جای آنها مسجد است نه دولت و حکومت فراوان هستند. اما یک **واکنش سوم** هم وجود دارد و آن اسلام روشنفکری است یعنی هرچه جلوتر برویم این اسلام روشنفکری است که می‌ماند و رشد می‌کند. جریان سنت‌گرا در حال حاضر در بسیاری از جوامع اسلامی قدرتمند است. اما جریانی نیست که

پایدار بماند. اگر بخواهد بماند باید تغییر ماهیت بدهد که می‌شود نوگرا.

اما اسلام روشنفکری نیز با چالش‌های زیادی روبروست.

اسلام روشنفکری یا اسلام نوگرا چه در ایران، چه در خارج درحال حاضر یک دوران پرتلاطم و انتقالی را می‌گذراند. در این دوره انتقال به دلیل سرعت و سهولت ارتباطات جمعی تبادل فکر و اندیشه و استفاده از بهره‌مندی‌های فرهنگی گسترش پیدا می‌کند. به‌دلیل اثراتی که انقلاب اسلامی ایران گذاشته است توجه به دستاوردهای فرهنگی ایران زیاد است. کتاب‌های شریعتی تقریباً به تمام زبان‌های عمدهٔ دنیا ترجمه شده است در ترکیه تقریباً همه کتاب‌های **شریعتی** و برخی از کتاب‌های **مطهری** ترجمه شده است و از پرخواننده‌ترین کتاب‌های دینی است.

کتاب‌های شریعتی در **مالزی** و درکشورهای افریقایی در بین اعراب هم ترجمه شده است. خوب این تبادلات فکری و فرهنگی روی هم اثر می‌گذارد. الان در بین حرکت‌های اسلامی توجهات آگاهانه‌ای به‌وجود آمده است که بین خودشان ارتباطات ارگانیک پدید آورند. مذاکراتی شده است و می‌شود که یک دبیرخانه مرکزی به‌وجود بیاید که بتواند این ارتباطات را به‌طور مستمر برقرار بکند. دستاوردها منتقل شود، مشکلات و راه‌حل‌ها منتقل شود. در مسائل کلی و جهانی، مواضع مشترک اتخاذ گردد. اقدامات مشترک انجام گیرد، در مواقع ضروری به یکدیگر کمک کنند. روشنفکران دینی همه جا به ضرورت بازنگری و بازسازی اندیشه دینی پی برده‌اند و در آن جهت مجدداً کار می‌کنند. خلاصه اینکه خود حرکت اسلامی نوگرا در سطح جهانی وارد دوران تازه‌ای شده است. دورانی که جاده‌اش خیلی ساده و هموار نیست بلکه برعکس پرتلاطم و پرزحمت و پردردسر است. اما آینده از آن این حرکت است. من برای حرکت اسلامی نوگرا آینده خوبی می‌بینم، معتقد هستم که جریان اسلامی نوگرا دارای آن پتانسیل یا توانمندی هست که بتواند به چالش‌های جدید پاسخ بگوید. محتواها را از قالب‌های گذشته بیرون بکشد و قالب‌های جدیدی، متناسب با شرایط کنونی ارائه دهد. این امر ممکن است سال‌ها طول بکشد. اما نهایتاً موفق

خواهد شد. از این جهت ابهامی در ذهنم نیست. نباید مأیوس بود، باید با توکل به خدا جلو رفت. هدف ما قبل از هر چیز جلب رضای حق است. شکست یا موفقیت در این فعالیت‌ها فرعی است. ما می‌توانیم قلمرو فعالیت‌ها را گسترش و سطح ارتباط و همکاری با جریان نوگرایان را توسعه دهیم و حوادث جهان اسلام و فعالیت جنبش‌های اسلامی را از نزدیک مطالعه کنیم.

تحولات فراوانی درحال شکل‌گیری است که برخی از آنها واقعاً آموزنده است. به‌عنوان مثال **الجزایر و ترکیه** را نگاه کنید. در الجزایر از یک‌طرف **جبههٔ نجات اسلامی** نتوانست دولت تشکیل بدهد. از این جهت ضربه‌ای بود بر حرکت اسلامی ولی از یک دید دیگر خواست خداوند بود که به‌دست دشمنان جبهه این کار صورت بگیرد، تا جبهه به نقاط ضعف و اشکالات دیدگاه‌هایش پی‌ببرد و توجه کند. من اطلاع موثق دارم که وقتی جبهه نجات اسلامی در آستانه پیروزی برخی از مواضع خود از قبیل دموکراسی یا نوع حکومت اسلامی (عربستان، سودان، پاکستان، ایران) را ابراز کرد، اکثریت قریب به اتفاق دانشگاهیان و مسلمانان روشنفکر و دانشگاهی شوکه شدند و از اینکه جبهه را حمایت کرده بودند، ناراحت شدند و عقب‌نشینی کردند. الان اگر مجدداً انتخابات انجام شود معلوم نیست که جبههٔ نجات اسلامی اکثریت قاطع را، نظیر انتخابات قبل، به‌دست آورد. عدم موفقیتش تنها به دلیل سرکوب دولت نیست بلکه روشن شدن برخی از مواضع نادرست آنان است .کمااینکه در ایران هم اگر آقایانی که در مسند قدرت نشسته‌اند، همین حرف‌هایی راکه امروز دربارهٔ دموکراسی، آزادی و حقوق ملت و ولایت مطلقه فقیه و حق انحصاری روحانیت در حکومت می‌زنند قبل از انقلاب می‌زدند قطعاً انقلاب به آن صورت به پیروزی نمی‌رسید. بسیاری از نیروها همان موقع از سنت‌گرایان جدا می‌شدند. اینها یا مثل **اصحاب کهف** باید برگردند در غار و از خدا بخواهند به خواب ابدی بروند یا اینکه تغییر و تحول را بپذیرند. به احتمال زیاد آنها تغییرات را خواهند پذیرفت. توضیح دادم که یک تعامل و همکنشی میان عامه مردم و روحانیون و سنت‌گرایان وجود دارد. به‌همان نسبت که مردم تحول پیدا

می‌کنند، روابط آنان با روحانیت نیز متحول می‌شود. اثرات این تحول در مواضع روحانیون و سنت‌گرایان بازتاب پیدا خواهد کرد. به‌عبارت دیگر جریان سنت‌گرایان نیز یک تحول تاریخی را تجربه می‌کنند.

روشنفکری دینی و چالش‌های جدید[1]

مقدمه

شادروان **مهندس بازرگان**، اگر نگوییم بنیانگذار جنبش روشنفکری دینی ایران است، قطعاً و بی‌تردید یکی از بارزترین چهره‌های مؤثر این جریان محسوب می‌شود. **بازرگان** به‌عنوان یک روشنفکر دینی، برای مدت بیش از ۵۰ سال (۱۳۲۰ تا ۱۳۷۳) پیشرو و مؤثرترین چهرهٔ روشنفکری دینی بوده است. یادش را گرامی می‌داریم.

جنبش روشنفکری دینی و نواندیشی دینی با چالش‌های جدید و بی‌سابقه‌ای روبرو است. چالش‌هایی که نوع آن با چالش‌های دهه‌های گذشته تفاوت‌های اساسی و جدی دارد. چالش‌های کنونی، به‌طور عمده از درون خود مسلمان‌ها، و نه بیرون از آنها، سرچشمه می‌گیرد. دو دهه حکومت و قدرت به نام خدا و دین و عملکردی نه‌چندان قابل قبول یا قابل دفاع در قلمرو مسایل

---

۱. سخنرانی در مراسم سالگرد مهندس بازرگان، مقبره بیات، قم، بهمن ۱۳۸۱.

سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، بسیاری از مسلمانان را به تفکر و طرح سؤالات جدی پیرامون توانمندی‌های دین در حل مسایل پیچیده جامعهٔ کنونی واداشته است و نسل جوان و جدید را به‌طور قابل ملاحظه‌ای دین‌گریز و در مواردی دین‌ستیز نموده است.

در این بحث، ابتدا دو جریان **روشنفکری دینی و نواندیشی دینی** متمایز از هم مورد بررسی قرار می‌گیرند و سپس چالش‌های رو درروی جریان روشنفکری دینی مورد بحث قرار گرفته است.

روشنفکری دینی، آن جریان فکری، فرهنگی ـ اجتماعی است که در عصر حاضر از حدود شصت سال پیش، از بعد از شهریور ۱۳۲۰ آغاز شده است. اما نوگرایی دینی جریانی با قلمرویی گسترده‌تر از جریان روشنفکری دینی است و از منظر تاریخی بسیار قدیمی‌تر از جریان روشنفکری دینی است. **نواندیشی دینی** سابقه و ریشه در تاریخ اسلام و مسلمانان دارد. در هر عصری متفکری یا متفکرانی برای بازسازی و نوسازی باورهای دینی ظهور کرده‌اند. **نواندیشی دینی** درواقع ادامهٔ همان جریانی است که در تاریخ اسلام به‌عنوان **اصلاح‌گران** مطرح می‌باشند. ریشهٔ این حرکت در حدیث نبوی است که فرمود:

اِنَّ‌اللهَ یَبْعَث لِهذهِ الأُمه عَلی رَأسِ کُل مائه سنة مَن تَجدد لَها دینها

خداوند بر سر هر صدسال کسی را برمی‌انگیزد تا دین این امت را تجدید کند.

این حدیث در کتاب‌های شیعه و سنی هر دو نقل شده است.

ضرورت بازسازی و نوسازی باورها و رفتارهای دینی دین‌باوران ناشی از سه عامل عمده و اساسی است. **اول** این‌که میان ارزش‌های جدید وحیانی، مثلاً اسلام، هنگام ورود یا عرضه آن به یک جامعه با فرهنگ و باورهای رایج مردم، نوعی همکنشی و تعامل برقرار می‌شود. ارزش‌های جدید وحیانی در اسلام، به‌ندرت تمامی باورها و سنت‌های رایج مردم را نفی یا ریشه‌کن می‌نماید. بلکه دراثر تعامل میان فرهنگ بومی و ارزش‌های اسلامی، فرآورده‌هایی به‌وجود می‌آیند که اگرچه کاملاً اسلامی هستند، اما با فرآورده‌های حاصل در یک جامعه

دیگر متفاوت است. به‌عنوان مثال، فرهنگ و سنن رایج در **مصر**، عموماً اسلامی می‌باشند اما با فرهنگ و سنن رایج در ایران، که آنها هم اسلامی هستند، متفاوت است.

دوم این‌که جامعهٔ بشری درحال تغییر و تحول دائم است و دراثر این تغییر و تحول شکل‌ها و قالب‌های فرهنگی و سنت‌های دینی نیز تغییر می‌نمایند، یا ضرورت تغییر آنها به‌صورت یک فشار اجتماعی ـ فرهنگی ظاهر می‌گردد. به‌طوری که باورهای رایج در تعارض با وضعیت جدید اجتماعی قرار می‌گیرند.

سوم این‌که در اثر دو عامل یادشده در بالا، باورها و سنت‌های رایج جامعه به‌تدریج از آموزه‌ها و ارزش‌های اصلی وحیانی ـ قرآن ـ فاصله می‌گیرد و چه بسا محتوای آنها به‌کلی غیردینی و یا حتی ضددینی هم بشود. بنابراین **اصلاح‌گری دینی**، یا بازسازی و نوسازی اندیشه‌های دینی یا درواقع نواندیشی دینی، پدیده‌ای اجتناب‌ناپذیر، مستمر و قدیمی است.

از این زاویه، نواندیشی دینی در تعارض با **جریان سنت‌گرایی دینی** قرار می‌گیرد. سنت‌گرایان، آداب و عادت‌ها و هنجارها و رفتارهای رایج دینی در جامعه را معادل و مساوی با اصل دین می‌گیرند و دربرابر هر نوع تشکیک و تردید در مورد اصالت آنها مقاومت می‌کنند و هیچ نوع بازنگری در قالب و یا محتوا را برنمی‌تابند و آن را به منزلهٔ تشکیک و تغییر در اصل دین می‌پندارند.

جریان روشنفکری دینی، در مقایسه با **جریان نواندیشی دینی**، پدیده‌ای کم و بیش جدید است. روشنفکری دینی نیز، همچون نواندیشی دینی در جستجوی کشف ارزش‌ها و مفاهیم کلیدی آموزه‌های وحیانی ـ قرآن ـ و خارج‌ساختن آنها از قالب‌های شکل‌گرفته گذشته و یافتن یا پرداختن به قالب‌های جدید و متناسب با شرایط زمان و مکان می‌باشد.

اما **روشنفکری دینی**، رسالتی بیش از بازسازی و نوسازی اندیشه‌های رایج دینی مردم دارد و آن تغییر و تحول در مناسبات و ساختارهای سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی جامعه می‌باشد. به این ترتیب جنبش روشنفکری دینی، یک جریان سیاسی، اجتماعی ـ فرهنگی (فکری) است که دو

ویژگی دارد: **دین‌مداری و روشنفکری**. جنبش روشنفکری دینی از حیث ویژگی روشنفکری‌اش با جریان روشنفکری عام ایران وجه تشابهاتی دارد.

اما دین‌مداری روشنفکری دینی این جریان را از روشنفکری غیردینی جدا و متمایز می‌سازد.

جریان روشنفکری ایران، به‌عنوان یک پدیدهٔ سیاسی ـ اجتماعی از آغاز قرن بیستم، با ورود و تقابل یا تعامل فرهنگ و تمدن جدید غرب به ایران، و با جنبش مشروطه‌خواهی ایران شکل گرفت و بروز و ظهور خارجی پیدا کرد.

روشنفکری دینی سه رسالت دارد: ۱. دغدغه یا انگیزه نوسازی و بازسازی اندیشه‌ها و باورهای رایج دینی. در این بعد با جریان نواندیشی دینی، همکنشی و همسویی دارد. اگرچه ممکن است در موضوعات و محتوای مسایل ضروری با نواندیشی دینی توافق نداشته باشد.

۲. این جریان براساس ویژگی روشنفکری‌اش به دنبال اصلاح، بازسازی، نوسازی و تغییر در ساختارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جامعه از وضع موجود به وضع مطلوب می‌باشد. از این حیث وجوه مشترکی با جریان روشنفکری غیردینی دارد.

۳. در تعارض میان سنت و مدرنیته، برخلاف روشنفکری غیردینی، معتقد به «نسبیت» است. یعنی ضمن قبول ضرورت بازنگری و بازسازی سنت‌های رایج دینی، تمامی این سنت‌ها را نفی نمی‌کند. بلکه نگرش گزینشی دارد. یعنی آن دسته از سنت‌هایی را که زمانی کارساز، خلاق و یا حل کننده مشکلات اجتماعی و اقتصادی جامعه بوده‌اند ولی امروزه، با تغییر و دگرگونی در مناسبات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی جامعه پیچیده کنونی، موضوعیت خود را ازدست داده‌اند، نقد می‌کند، به چالش می‌طلبد و به‌دنبال و در صدد بازسازی آنها می‌باشد. از طرف دیگر در برابر مدرنیته، که علت زیربنایی یا معلول و نتیجه فرهنگ و تمدن غرب است مطلق‌گرا نیست. نه همهٔ آنچه را که از غرب آمده است و برچسب غربی بر آن خورده است دربست می‌پذیرد و نه آنها را تماماً رد می‌کند. از این حیث وجه مشترکی با برخی از روشنفکران غیردینی دارد. اما

روشنفکر دینی در این راستا، نقش دیگری هم دارد که هیچ گروه دیگری از روشنفکران یا نواندیشان دینی ندارند و آن بومی کردن مقولات بنیادین مدرنیته است.

روشنفکری دینی در برخورد با مدرنیته دو هدف را دنبال می‌کند. اول: شناخت مقولات و مفاهیم کلیدی و زیربنایی مدرنیته. تمدن جدید یا تجدد یک روبناها و سمبل‌ها یا نمادهایی دارد که در مناسبات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و در سلوک و هنجارهای فردی و اجتماعی غربی‌ها بروز بیرونی پیدا کرده است، اما این روبناها و نهادها به‌دنبال قبول و اعمال یک سلسله مفاهیم و مقولات اساسی جدی و نهادینه‌شدن آنها به‌وجود آمده‌اند. تجدد یا مدرنیته اقتباس و تقلید کورکورانه از تمدن غرب و نمادهای آن نیست. با چنین تقلیدی جامعه «مدرن» نمی‌شود بلکه برعکس موجب بروز اختلال و سردرگمی در هویت ملی و از خود بیگانگی می‌گردد.

مدرنیته در یک جامعه هنگامی نهادینه می‌شود که عناصر اصلی و کلیدی آن بومی و ملی بشود. یعنی آن مقولات و مفاهیم در فرهنگ ملی گوارده شوند و در فرهنگ ملی ادغام بشوند. در کشوری مثل ایران، که هویت ملی دارای دو رکن ایرانیت و اسلامیت است، مقولات و مفاهیم بنیادین مدرنیته باید ایرانیزه و اسلامیزه بشوند، قالب‌های ویژهٔ بومی ایرانی ـ اسلامی پیدا کنند و در فرهنگ ملی ما ادغام شوند. همان کاری که از زمان **امپراتور میجی** در ژاپن صورت گرفته است ولی در ایران، که از زمان **امیرکبیر** همزمان با امپراطور میجی وارد عصر جدید شده است، چنین پویشی صورت‌نگرفت وما هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم.

جنبش روشنفکری دینی چنین رسالتی دارد. روشنفکران غیردینی، یا به‌چنین ضرورتی اعتقاد ندارند یا قادر به انجام آن نیستند. این دسته از روشنفکران ممکن است به دلیل ایرانی بودن و داشتن علاقهٔ ملی، برای ایرانیزه کردن مفاهیم مدرنیته تلاش‌هایی بنمایند. اما قطعاً اسلامیزه کردن آنها انحصاراً کار روشنفکر دینی است.

برخلاف جریان نواندیشی دینی که سابقه‌ای به قدمت خود اسلام دارد و

برخلاف جریان روشنفکری ایران که از آغاز سدهٔ بیستم در صحنهٔ ایران ظاهر شده است، جریان روشنفکری دینی یا حداقل آن جریانی که امروز با این نام و با این مشخصات شناخته می‌شود و در سطح جامعه مطرح می‌باشد قدمتی حدود شصت سال دارد. یعنی از شهریور ۱۳۲۰، بعد از سقوط استبداد سلطنتی رضاشاه آغاز شده است. این بدان معنا نیست که قبل از آن تاریخ، روشنفکر دینی در ایران نبوده است. در جریان مشروطه‌خواهی و در سال‌های بعد از آن شخصیت‌های روشنفکر با انگیزه و دغدغه دینی و گرایش دین‌مداری وجود داشته‌اند. اما به یک جریان سیاسی ـ اجتماعی ـ فکری تبدیل و شناخته نشده بودند. تولد این جریان را باید از شهریور ۱۳۲۰ به بعد دانست.

تاریخ شصت ساله جنبش روشنفکری دینی را می‌توان به سه دوره کم و بیش مشخص تقسیم کرد:

دوره اول: از ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲؛

دورهٔ دوم: از ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷؛

دورهٔ سوم: از ۱۳۵۷ تا به امروز.

هریک از این سه دوره ویژگی‌های خاص خود را دارند و جریان روشنفکری دینی در هر دوره با چالش‌های ویژه‌ای روبرو بوده است و لاجرم شکل و محتوای فعالیت جریان روشنفکری دینی تحت تأثیر شرایط روز متفاوت بوده است و فرآورده‌های متفاوتی داشته است.

دورهٔ اول

در این دوره سرچشمهٔ چالش اصلی روشنفکری دینی از بیرون از قلمرو دینداران بوده است. اگرچه با چالش‌هایی از طرف سنت‌گرایان نیز روبرو بوده است.

در این دوره، نسل جدید و جوانی که در طول بیست سال حکومت رضاشاه رشد کرده و تربیت شده بود، عموماً و اکثراً دین‌گریز یا بی‌تفاوت و منفعل در مورد مسائل اجتماعی، سیاسی و فرهنگی و در اکثر موارد، غرب‌زده و بیگانه از خویشتن خویش بوده است. نسل جدید و جوان تحصیل کرده آن دوره، بریده از

ریشه‌های خود، حتی قادر به تفاهم با پدر و مادر خود هم نبود. آنچه برای پدران و مادرانشان مقدس بود، برای آنان عقب‌ماندگی محسوب می‌شد و آنچه در نظر آنان علامت ترقی، پیشرفت و تمدن بود، در نظر پدران و مادرانشان علائم بی‌دینی و بی‌هویتی بود.

از طرف دیگر، جامعهٔ دینداران عموماً و روحانیان خصوصاً به شدت سنت‌گرا، متحجر و بریده از زمان و ناآشنا و بیگانه با شرایط جدید روز بودند. مدارس جدید و علوم جدید در نظر بسیاری از دینداران معادل و برابر با بی‌دینی بود. بسیاری از خانواده‌های مسلمان از فرستادن حتی پسران خود به مدارس جدید، از ترس بی‌دین شدن آنان، امتناع می‌ورزیدند. جوّ غالب در محیط‌های روشنفکری و تحصیل‌کرده‌ها نیز چنان بود که علوم جدید نظیر فیزیک، شیمی، زیست‌شناسی و... را در تعارض با باورهای دینی می‌دانست و اگر کسی این علوم را می‌آموخت، لزوماً می‌بایستی اعتقاد به دین و خدا را کنار بگذارد. از این حیث جمع‌بندی هر دو گروه، هم تحصیل‌کرده‌های جدید و هم سنت‌گرایان در مورد تحصیلات جدید یکی بود و آن نفی دینداری و ترک خداپرستی.

علاوه بر این باورهای دین رایج مردم آن‌چنان آغشته به خرافات و تهی از عقلانیت بود که مرز میان آموزه‌های اصیل قرآنی با باورها و رفتارهای رایج اما غیردینی مردم به کلی مخدوش بود.

بزرگترین، اصلی‌ترین و اصیل‌ترین مرجع و منبع آموزه‌های دینی یعنی قرآن کریم به کلی مهجور بود. قرآن خواندن و مراجعه به قرآن برای فهم دین، نه فقط در میان مردم عادی رسم نبود، حتی در حوزه‌های علمیه نیز، تدریس قرآن و علوم قرآنی رایج نبود و کسانی نظیر **علامه طباطبایی**، که محور اصلی کار دینی خود را بر تفسیر و تفهیم قرآن قرار داده بود، مورد انواع بی‌مهری قرار گرفته بود.

در این دوره و در چنین شرایطی، روشنفکری دینی با چالش‌های گسترده و مؤثر جریان چپ، حزب توده ایران، روبرو بود.

در شهریور ۱۳۲۰ با خروج رضاشاه از ایران و پیدایش جوّ سیاسی ـ فرهنگی نسبتاً آزاد، سه جریان فکری ـ سیاسی و اجتماعی عمده شامل حرکت چپ

مارکسیستی، حرکت ملی و حرکت اسلامی به ترتیب زمانی در صحنه پدید آمدند.

بنا به دلایلی و عللی، حرکت چپ مارکسیستی، سریع‌تر از سایر حرکت‌ها فعالیت خود را آغاز کرد. به‌طوری که یک ماه بعد از خروج رضاشاه، در مهرماه ۱۳۲۰، حزب توده ایران فعالیت خود را رسماً آغاز نمود. حرکت ملی و احزاب ملی و سازمان‌های معرف آن، ازجمله **جبههٔ ملی ایران** با تأخیر نسبت به حزب توده وارد صحنه فعالیت‌ها شدند. حرکت اسلامی و سازمان‌ها و انجمن‌های وابسته به آن نیز برخی همزمان با احزاب ملی و برخی بعد از آنها، شکل گرفتند و فعال شدند.

حزب توده نه تنها فعالیت خود را زودتر از نیروهای ملی و مسلمان آغاز کرد، در مقایسه با آنها به مراتب منسجم‌تر و سازمان‌یافته‌تر عمل می‌کرد. به‌همین علت به سرعت به یک نیروی سیاسی فعال و اثرگذار در ابعاد سیاسی و فرهنگی و فکری تبدیل گردید. جهان‌بینی و ایدئولوژی حزب توده، از همان آغاز تأسیس، برپایهٔ مارکسیسم ـ لنینیسم بود و رهبری حزب، یا حداقل بخشی از آن روابط بسیار نزدیکی با دولت **اتحاد جماهیر شوروی** داشت و حزب به «انترناسیونالیسم» با تعریف استالینی آن معتقدبود. اما در طی سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۳ حزب توده، یک تشکل مردمی، مترقّی، عدالت‌خواه و ظلم‌ستیز معرفی شده بود. به‌همین دلیل در طی آن دوره سه ساله توانست بخش عمده‌ای از روشنفکران، مترجمین، نویسندگان، هنرمندان، شاعران را به خود جلب نماید.

در طی این دوره حزب توده، علیرغم جهان‌بینی و ایدئولوژی مادی، در مواردی به باورها و سنت‌های رایج جامعه احترام می‌گذاشت. مثلاً در ایام تاسوعا و عاشورا سردر حزب در خیابان فردوسی تهران و یا در شهر ری با کتیبه‌های سیاه و اشعار سوگمندانه مرسوم پوشیده می‌شد. روزنامه‌های حزبی در سرمقاله‌های خود، حزب توده را **ادامه‌دهندگان راه امام حسین(ع)** معرفی می‌کردند.

با وجود این، فعالیت گسترده حزب توده در دانشگاه تهران، جوّ ضد دینی

شدیدی را در میان استادان و دانشجویان ایجاد کرده بود. البته این جوّ فقط نتیجهٔ فعالیت حزب توده نبود، بلکه همان‌طور که قبلاً اشاره شد، سیاست‌های فرهنگی حکومت بیست سالهٔ رضاشاه نسل جدید را به وجود آورده بود که نه فقط با مذهب بلکه با فرهنگ ملی نیز بیگانه بود. نسلی که به تعبیر **دکتر شریعتی** «از خود بیگانه» و بریده از «خویشتن خویش» بود و از جانب دیگر همه آنچه راکه از غرب به نام تمدّن و تجدّد به ایران داده شده بود و ازجمله دین‌گریزی را، به‌عنوان اصل تجدد و تمدن پذیرفته بود. این اندیشه تبلیغ شده و جاافتاده بود که اگراروپاییان از شرقی‌ها و ایرانیان جلو افتاده‌اند به این دلیل است که دین را کنار زده‌اند. بخش عمده‌ای از ادبیات علمی نیمه اول قرن بیستم مبلّغ جدایی و تعارض میان علم و دین بود. قسمت اعظم مترجمان و نویسندگان ایرانی در آن دهه‌ها تحت تأثیر جهان‌بینی و ایدئولوژی‌های دین‌گریز و دین‌ستیز، تنها آن بخش از ادبیات علمی، فلسفی و هنری را به فارسی ترجمه می‌کردند که منعکس‌کنندهٔ این نگرش‌ها بود .درحالی که در میان نویسندگان و متفکرین و دانشمندان غربی تعداد دین‌باوران کم نبودند.

نواندیشان و روشنفکران دینی، که در آن دوران تعدادشان بسیار کم و اندک و انگشت‌شمار بودند، با چالش‌های جدی از سوی این جریان روبرو بود.

بنابراین روشنفکری دینی، با چالش‌هایی، هم از جانب جریان‌های غیردینی یا ضددینی روبرو بود و هم با فشارهایی از جانب دینداران سنت‌گرا. هم می‌بایستی به شبهات ضددینی که از جانب روشنفکران غیردینی مطرح می‌شد پاسخ بدهند و هم می‌بایستی مرز میان ارزش‌ها و باورهای اصیل قرآنی با خرافات رایج در میان مردم را تبیین نمایند و هم به چالش‌های سخنگویان دین و روحانیان به‌کلی بیگانه از تحولات اجتماعی و سیاسی و واپس‌گرا جواب بدهند و هم به پدران و مادراتی که ضمن علاقه به تحصیل فرزندان خود نگران دین و ایمان آنها بودند، ثابت کنند که تضاد و تعارضی میان علوم جدید با دین‌باوری وجود ندارد.

ارزیابی عملکرد جریان روشنفکری دینی در این دوره نشان می‌دهد که این جریان تا چه میزان در راستای اهداف خود موفق بوده است.

دورهٔ دوم

جریان روشنفکری دینی از اواسط سال ۱۳۳۲ یعنی بعد از کودتای ۲۸ مرداد آن سال وارد مرحله و دورهٔ تازه‌ای گردید. ویژگی عمده در این دوره، که آن را با دورهٔ قبل متمایز می‌سازد سیاسی‌شدن جریان روشنفکری دینی با حضور فعال در **نهضت مقاومت ملی** و سپس از سال ۱۳۴۰ به بعد تشکیل **نهضت آزادی ایران** و ورود روحانیان به صحنهٔ مبارزات سیاسی و پیوستن آنان به جنبش ضد استبدادی می‌باشد.

در دورهٔ اول، روحانیان و کل جریان سنت‌گرا به شدت غیرسیاسی و ضدسیاسی بود. تعداد انگشت شماری از روحانیان گرایشات یا فعالیت‌های سیاسی داشتند و همین تعداد اندک هم از جانب روحانیان سنت‌گرا و متحجّر مطرود و یا تحت فشار بودند. مرحوم **آیت‌الله طالقانی** هم به‌عنوان یک روحانی سیاسی هم به‌خاطر تکیه محوری بر آموزش، بحث و تفسیر قرآن کریم از نظر سایر روحانیان عنصری نامطلوب بود.

سنت‌گرایان دین و سیاست را به‌کلی از هم جدا می‌دیدند و از هرگونه عمل اجتماعی و یا سیاسی پرهیز داشتند. در میان روحانیان صاحب نام، آخوندهای درباری کم نبودند. همهٔ اینها در شرایطی بود که جنبش چپ ایران، **حزب تودهٔ ایران**، از نظر سیاسی به‌شدّت فعال بود و با شعارهای عدالت‌خواهی، ضد استبدادی و ضد استعماری نه فقط در میان دانشجویان و استادان و دانش‌آموزان بلکه در میان کارگران و توده‌های مردم نیز نفوذ و پایگاه قابل ملاحظه‌ای به‌دست آورده بود.

در جنبش ملی‌شدن نفت به رهبری **دکتر مصدق**، علاوه بر **آیت‌الله کاشانی**، تعدادی از روحانیان در تهران و شهرستان‌ها و نیز برخی از مراجع قم به حمایت از دکتر مصدق و جنبش ملی‌شدن صنعت نفت پرداختند. در انتخابات دوره هفدهم تعدادی از روحانیان سیاسی از طرف مردم انتخاب و به مجلس راه یافتند. این حضور و فعالیت در بهبود اجتماعی چهرهٔ سنت‌گرایان و کاهش فشار چالش‌ها بر جریان روشنفکری دینی مؤثر بود، اما کافی نبود.

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ توسط امریکا و انگلیس و برگشت شاه به حکومت و قدرت و حمایت برخی از روحانیان از این کودتا و از حکومت شاه، از یک جهت موجب چالش جدیدی برای روشنفکری دینی گردید. اما تشکیل **نهضت مقاومت ملی ایران** و وفاداری روحانیان منتخب مردم در دورهٔ هفدهم مجلس به دکتر مصدق و همکاری جدی و فعال روحانیان برجسته (نظیر طالقانی، زنجانی، حاج سیّد جوادی، رضوی قمی...) با استادان دانشگاه (بازرگان و سحابی) و اعضای **انجمن اسلامی دانشجویان** در نهضت مقاومت ملی و مشارکت آنان در جنبش علیه استبداد و استیلای خارجی، هم حرکت ملی و هم حرکت اسلامی را با یک تحول جدیدی روبرو ساخت. حرکت ملی که تا قبل از کودتای ۲۸ مرداد، یک بعدی ـ فقط ملی ـ بود، تبدیل به حرکتی دوبعدی «ملی ـ اسلامی» گردید. حرکت اسلامی نیز، که تا آن زمان به‌طور عمده در بعد فکری ـ فرهنگی فعال بود بعد سیاسی جدیدی پیدا کرد. ادبیات سیاسی جریان‌های ملی به‌شدت رنگ دینی گرفت. در طی همین دوره، یعنی از سال ۱۳۳۲ به بعد بود که درب زندان‌ها بر روی مسلمانان، به‌خصوص روشنفکران دینی نیز گشوده شد.

این تغییر و تحول موقعیت جریان روشنفکری دینی را در افکار عمومی به‌خصوص در نزد روشنفکران تثبیت نمود و اعتبار تازه‌ای به آن بخشید.

با آغاز دههٔ ۴۰ دو حادثهٔ جدید بر موقعیّت روشنفکری دینی اثر گذاشت و متناسباً آن را با چالش‌های جدیدی روبرو ساخت.

حادثهٔ اول: تشکیل **نهضت آزادی ایران** در اردیبهشت‌ماه ۱۳۴۰ بود. در میان مؤسسین نهضت آزادی، شخصیت‌های برجسته‌ای بودند که یا آغازگر و یا از شاخص‌ترین چهره‌های اثرگذار جنبش روشنفکری دینی ایران بودند. اعلام تأسیس این نهضت و سپس بازداشت و محاکمهٔ سران آن در بهمن ۱۳۴۱، حرکت اسلامی ایران، به‌خصوص جریان روشنفکری دینی را به‌شدت سیاسی کرد. مراجعه به اسناد تاریخی نشان می‌دهد که به هنگام محاکمه و محکومیت سران و فعالان نهضت آزادی در دادگاه‌های نظامی شاه، طیف وسیعی از نیروهای سیاسی، اعم از روحانیان حوزه‌های علمیه، استادان دانشگاه‌ها تا احزاب چپ،

حتی حزب توده، به این محاکمه اعتراض و از مبارزات نهضت آزادی حمایت کردند.

حادثهٔ دوم: رودررویی روحانیان ایران با شاه و پیوستن آنان به جنبش ضد استبدادی بود. در دورهٔ اول روحانیت ایران به طور عموم یا مخالف سیاست و به‌دور از هر نوع موضع‌گیری سیاسی بود، یا به دربار وابسته بود. اندکی از آنان در مبارزات سیاسی با مردم همراهی می‌کردند، اما درگیری روحانیان، به‌خصوص مراجع و علمای بزرگ با شاه، در مخالفت با اصلاحات ارضی و حقوق زنان و رفراندم شاه و انقلاب سفید و بی‌اعتنایی شاه به مطالبات آنها سبب شد که روحانیت ایران نه‌تنها وارد گود سیاست بشود بلکه خود به یکی از محورهای اساسی آن تبدیل گردد.

رویکرد روحانیت ایران به مبارزات ضد استبدادی و ضد استیلای بیگانه مناسبات آنان را با مردم عادی و ازجمله با روشنفکران متحول ساخت و موجب آن شد که روحانیت ایران از انزوای تاریخی خود بیرون آید.

با تأسیس و علنی‌شدن فعالیت **سازمان مجاهدین خلق اولیه**، جهش تازه‌ای در موقعیت سیاسی و اجتماعی جریان روشنفکری دینی به وجود آمد و بیش از پیش توجهات مردم، به‌خصوص جوانان به این جریان جلب شد. جوّ غالب در محافل دانشگاهی نیز در مقایسه به دورهٔ اول، یعنی سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ به کلی متفاوت بود. یعنی آن جوّ غالب ضددینی از بین رفته بود.

جریان چپ مارکسیستی هم بنا به مصالح سیاسی از برخوردهای ایدئولوژیک با جریان روشنفکری دینی پرهیز می‌نمود. این وضعیت جدید، جریان روشنفکری دینی را در معرض چالش‌های جدید قرار داد که ماهیتاً با نوع چالش‌های دورهٔ اول متفاوت بود.

چالش‌های این دوره ماهیتاً فکری ـ فرهنگی و در رابطه با خود اسلام، جهان‌بینی توحیدی و ظرفیت‌های بنیادین آن برای ادارهٔ جامعه مدرن و حل **مسائل و مشکلات پیچیده سیاسی**، اقتصادی و اجتماعی بود تلاش پیشگامان روشنفکری دینی، مهندس بازرگان و دکتر شریعتی در این دوره معطوف و

متمرکز به پاسخ‌گویی به این نوع سؤالات بود. اگرچه بخشی از سنت‌گرایان دینی به تقابل با روشنفکری دینی و متفکرین آن پرداختند اما نتوانستند تأثیر نامطلوب چندانی بر کل جنبش اسلامی داشته باشند. حتی اعلام تغییر مواضع ایدئولوژیک مرکزیت سازمان مجاهدین خلق اولیه در نیمهٔ سال ۱۳۵۴، علی‌رغم برخی تأثیرات منفی، نتوانست روشنفکری دینی را منحرف و یا متوقف و یا حتی آن را با چالش سیاسی ـ فرهنگی و فکری جدی روبرو سازد.

اما به هرحال چالش‌های فکری ـ فرهنگی این دوره، بیش از پیش به غنای فکری جریان روشنفکری دینی انجامید.

محصول رویدادهای دورهٔ دوم علاوه بر فرآورده‌های فکری و فرهنگی متنوع، در رابطه با اساسی‌ترین موضوعات و مقولات سیاسی ـ فکری، به بن‌بست رسیدن مبارزات مسالمت‌آمیز سیاسی، در سال‌های ۱۳۴۰ و جایگزین شدن آن با مبارزه مسلحانه برای سرنگونی قهرآمیز نظام استبداد سلطنتی، پیدایش سازمان مجاهدین خلق اولیه و چریک‌های فدایی خلق موجب کاهش حساسیت و تقابل سیاسی میان نیروهای اسلامی و مارکسیستی گردید. این امر تا آنجا پیش رفت که به نوعی نزدیکی فکری و ایدئولوژیکی میان دو جهان‌بینی متضاد، درجهت رشد تفکرات التقاطی ایدئولوژیک انجامید که سرانجام آن، بیانیه مرکزیت سازمان مجاهدین خلق در شهریور ۱۳۵۴ مبنی بر ترک اسلام و قبول مارکسیسم بود. این پدیده خود موجبات چالش فکری ـ فرهنگی جدیدی برای جریان روشنفکری دینی و واکنش‌های متناسب گردید.

علی‌رغم تلاش فراوان مسئولان نظام شاه در فراهم‌ساختن امکانات رفاهی و آزادی‌های اجتماعی خصوصاً در مسألهٔ روابط آزاد جنسی میان دختران و پسران جوان و فعالیت‌های فرهنگی ـ هنری خانه‌های جوانان، نسل جدید به شدت آرمان‌گرا و تنزه‌طلب شده بود. ساده‌زیستی، زهد و پرهیز از گناه در میان نسل جدید منش غالب گردیده بود.

به این ترتیب جریان روشنفکری دینی در اوایل دورهٔ اول فعالیت خود را در شرایطی شروع کرد که سنت‌گرایان دینی به شدت غیرسیاسی و ضد سیاسی با

جوانان عموماً دین‌ستیز یا دین‌گریز بودند؛ با چالش‌های سیاسی و ایدئولوژیک ضرورت تبیین مرز میان باورهای اصیل اسلامی با خرافات رایج در جامعه مطرح بود؛ و در دورهٔ دوم سیاسی‌شدن جنبش اسلامی، چه در میان سنت‌گرایان و چه روشنفکران دینی اقبال جوانان را به این باورهای اصیل اسلامی به‌شدت افزایش داد.

چالش میان جریان‌های دینی با جریان‌های غیردینی کاهش یافت. چالش عمده تبیین مواضع جریان روشنفکری دینی دربارهٔ **مقولات** درون دینی بود.

دورهٔ سوم

از اوایل دههٔ ۱۳۵۰ تعارضات و تناقضات درونی **نظام سلطنتی** آرام آرام بروز و ظهور خارجی پیدا کرد. نظام سلطنتی که با کودتای نظامی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، آخرین بقایای مشروعیت خود را ازدست داده بود، با بحران **تعادل ناپایدار** روبرو گردید.

از اواخر سال ۱۳۵۵، جنبش ضد استبدادی و ضد استیلای خارجی بار دیگر اوج گرفت و گسترش تازه‌ای پیدا کرد و درنهایت موفق به سرنگون ساختن نظام استبداد سلطنتی گردید.

با پیروزی سریع و غیرمنتظره **انقلاب اسلامی** و فروپاشی نظام استبداد سلطنتی، جنبش اسلامی ناگهان خود را با ضرورت مدیریت کشور در تمام زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی روبرو دید و این درحالی بود که درمیان همهٔ نیروها وجناح‌های مؤثر در انقلاب، دیدگاه‌ها و نظرات روشن و منسجم در مورد مسائل گوناگون وجود نداشت.

در پیروزی انقلاب اسلامی، اگرچه تمام نیروها، قشرها و احزاب سیاسی و همه نقش داشتند اما همکاری و هماهنگی دو جریان اصلی، یعنی روشنفکری دینی با روحانیان نقش کلیدی و اصلی را داشت. روحانیان نقش بسیج مردمی داشتند و روشنفکران عهده‌دار مهندسی انقلاب بودند. روحانیان به همان اندازه که با ذهنیت توده‌های مردم آشنا و قادر به بسیج آنان بودند، با مناسبات و

پیچیدگی‌های جامعه معاصر در ابعاد گوناگون ناآشنا و بعضاً بیگانه بودند.

در فرآیند انقلاب اسلامی، میلیون‌ها ایرانی، از زن و مرد، پیر و جوان، باسواد و بی‌سواد حضور و مشارکت داشتند. در دوران انقلاب، روحانیان بنا به ضرورت و شرایط خود را نیازمند همکاری و همگامی با روشنفکران، به‌خصوص روشنفکران دینی می‌دیدند. اما بعد از پیروزی انقلاب، از یک طرف روحانیان حمایت مستقیم توده‌های مردم یا اکثریت آماری جمعیت را داشتند و از طرف دیگر، با ساده‌نگری در مدیریت جامعهٔ پیچیدهٔ کنونی، خود را بی‌نیاز از همکاری روشنفکران، حتی روشنفکران دینی تصور کردند و چون رهبری انقلاب با یک مرجع تقلید بود، حکومت را حق خود دانستند و با توجه به حمایت‌های مردمی، آنچه را که در دوران انقلاب نمی‌توانستند مطرح کنند، یا طرح آنها را صلاح نمی‌دانستند، بی‌محابا مطرح و اجرای آنها را با جدیّت پیگیری کردند. برخی از نگرش‌ها و قرائت‌های دینی را که کمترین اشاره‌ای به آنها قبل از انقلاب، موجب شکست مبارزه و پراکندگی مردم و بروز علنی شکاف میان روشنفکران و روحانیان می‌شد، با صراحت عنوان و اجرا کردند.

در طی ۲۵ سال گذشته، ترکیب سنی جمعیت و توزیع آن در شهر و روستا به کلی دگرگون شده است. ما جوان‌ترین ملت در دنیا هستیم. بیش از ۷۰ درصد جمعیت را گروه سنی زیر ۳۰ سال تشکیل می‌دهد. این نسل نه دوران استبداد سلطنتی را دیده است و نه حتی جنگ را. نسلی است که در دامان همین حکومت و در سیستم آموزش و پرورش آن و در میان خانواده‌هایی که بانیان انقلاب بوده‌اند، به دنیا آمده و رشد کرده است. آنها تنها تجربه زندگی در زیر سایهٔ یک حکومت به نام دین و خدا را دارند. این تجربه باعث شده است که این نسل نه‌تنها از ارزش‌های دینی فاصله بگیرد، بلکه کمترین قرابتی با تنزه‌طلبی و آرمان‌گرایی نسل دوران انقلاب که بار انقلاب و جنگ را به دوش می‌کشید، ندارد.

استفاده از ابزارهای قدرت برای اعمال قرائت‌های خاصی از دین و به خدمت گرفتن دین برای حفظ قدرت موجب شده که بر جامعهٔ کنونی ایران، به‌طور

بی‌سابقه‌ای ریاکاری حاکم گردد. مردم و مسئولان، عموماً و اکثراً نقاب بر چهره دارند. ریاکاری روح حساس، ساده و حق‌طلب جوانان را به‌شدت آزرده است و آنان را به سوی گریز از دین رسمی سوق داده است.

کارنامهٔ عملکرد دو دهه حکومت به نام خدا و دین، در زمینه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی نه تنها فاقد جاذبه است بلکه به شدت دافعه دارد. دامنهٔ دافعهٔ آن تنها محصور و منحصر به جوانان نیست، بلکه گسترده و شامل همهٔ اقشار جامعه است. آن رابطه عمیقی که حتی از دوران ایران باستان و قبل از ورود اسلام به ایران، میان مردم عادی و عامی با روحانیت وجود داشت به میزان وسیعی کمرنگ شده و یا از بین رفته است و امروز روحانیت ایران دیگر آن قدرت بسیج مردمی را ندارد.

در این دوره روشنفکری دینی با چالش‌های جدیدی روبرو گردیده است. چالش‌هایی که از حیث شکل و محتوا با چالش‌های دو دورهٔ قبلی متفاوت است. چالش‌هایی که نه از جانب روشنفکران چپ غیردینی و ضد دینی و نه از طرف روشنفکران لائیک می‌باشد. بلکه به‌طور مستقیم از حکومت روحانیان - به‌عنوان نهاد متولی دین و کارنامهٔ عملکردها و جو غالب فرهنگی و اجتماعی سرچشمه می‌گیرد. امروز، به‌دنبال دو دهه حکومت به نام دین و خدا، جامعهٔ ما با نسلی از زنان و مردان روبرو شده است که یا دین‌گریزند و یا دین‌ستیز و اگراین دو نباشند تردیدهای جدی خود را پیرامون مقولات دینی با صراحت ابراز می‌نمایند.

روشنفکری دینی در این مرحله از جابه‌جایی تاریخی، بیش از هر زمان دیگری از دو سو تحت فشار است. از یک‌سو، فشارهای اجتماعی - فرهنگی و مطالبات مردم و از سوی دیگر، جریان‌های سنت‌گرایی که به ابزارهای قدرت مجهز شده‌اند و نوآوری و حتی بحث و گفت‌وگو پیرامون ضرورت‌ها را برنمی‌تابند و به شدت سرکوب می‌نمایند. سنت‌گرایانی که در دورهٔ اول یعنی سال‌های ۱۳۲۰-۱۳۳۲ و یا ۱۳۴۰-۱۳۵۷، در میان توده‌های عامی و عادی جامعه نفوذ داشتند و با بازسازی باورهای دینی رایج مردم توسط روشنفکری

دینی به‌شدت مقابله و مقاومت می‌کردند، اما فاقد قدرت سیاسی یا ابزارهای قدرت بودند و نمی‌توانستند به نام خدا و دین اعمال قدرت نمایند، امروزه به ابزارهای قدرت و سرکوب و خشونت مجهز شده‌اند.

چالش بزرگ روشنفکری دینی در این دوران اثبات این معنا برای نسل جدید و جوان است که ادعاها و قرائت‌های دینی برخی از روحانیان صاحب نام و قدرت فاقد مبانی قرآنی است و اگرآنها را به کلی بی‌ارتباط با آموزه‌های اصلی ندانیم، حداقل باید گفت قرائت‌های متفاوتی از دین است که با زمینه‌های واقعی جامعهٔ کنونی بیگانه و ناسازگار است و تنها نظرات برخی از روحانیان است نه همهٔ آنها. اما جامعهٔ کنونی، آنقدر متأثر از عملکرد نهادهای دینی مستقر در نهاد دولت است که این قرائت‌ها را عین دین می‌داند و روشنفکری دینی در اثبات مدعای خود نشان‌دادن چهره‌های واقعی دین با مشکلات متعدد روبرو است.[۱]

در این هنگامه آن گروه از روشنفکرانی که علی‌الاطلاق با انقلاب اسلامی مخالف بوده‌اند و در برابر آن تاب مقاومت نیاورده و شکست خورده‌اند، از وضعیت کنونی در راستای نفی دین و ارزش‌های دینی استفاده می‌کنند. اگرچه نیّت و هدف اصلی این گروه‌ها سیاسی است اما به هرحال این نوع واکنش‌ها بر پیچیدگی مشکل بسی افزوده است.

اما دین‌گریزی یا دین‌ستیزی تنها واکنش به رویدادهای دو دهه بعد از انقلاب نمی‌باشد. واکنش دیگر که ادامهٔ واکنش دوم می‌باشد رشد افکار و اندیشه‌های سکولاریستی است؛ نه فقط جدایی نهاد دین از نهاد دولت، بلکه حذف دین از جامعه و جدایی دین و دولت و دین و سیاست است.

قبل از انقلاب گرایشات لائیسیته و سکولار عمدتاً اندیشه‌های وارداتی از غرب و محصول تجربهٔ تاریخی جامعهٔ غربی در تعارض میان دولت و کلیسا بود

---

۱. یکی از روشنفکران لائیک صاحب نام و قلم، که در سال‌های ۱۳۶۰ به زندان افتاده بود، به جوانان زندانی وابسته به سازمان مجاهدین خلق می‌گفت فهم و تفسیر شما از دین غلط است. شما دین را بهتر می‌فهمید یا آیت‌الله گیلانی؟ دین واقعی همان است که ایشان می‌گویند!؟

و ریشه‌ای در جامعهٔ ما نداشت. اما بعد از انقلاب و تجربهٔ دو دههٔ گذشته، موجب پیدایش و رشد این اندیشه، نه فقط در میان روشنفکران غیردینی، بلکه در میان تعداد قابل توجهی از دینداران نیز شده است. به‌طوری که امروزه دیگر این نوع اندیشه‌ها و نگرش‌ها وارداتی محسوب نمی‌شوند.

اما دو واکنش یادشده در بالا درواقع اعتراض به یک تجربه ناموفق تاریخی و نوعی «عارضه» و پدیده‌ای ناپایدار و گذرا محسوب می‌شود. پدیده‌ای که مضمون آن بیش از هر چیز سلبی است. نفی آن چیزی که نامطلوب است می‌باشد نه تعریف‌کننده و توضیح دهنده وضعی که مطلوب باشد و نه ارائه‌دهندهٔ راه‌حل‌های بنیادین تعارضات کلیدی میان سنت و مدرنیته درجهت نهادینه کردن مردم‌سالاری و تأسیس جامعهٔ مدنی؛ پاک‌کردن صورت مسأله و تغییر ساختارها و همزمان رهاکردن بحران است.

واکنش سومی هم وجود دارد، که نه بر پایهٔ نفی دین و نه نادیده‌گرفتن نقش دین در جامعه است.

انقلاب اسلامی ایران در تعارض تاریخی میان سنت و مدرنیته معادله را به نفع مدرنیته تغییر داده است. کشورمان یک تغییر و تحول و جابه‌جایی تاریخی را تجربه می‌کند. بسیاری از هنجارها و رفتارهای فردی و جمعی سنتی در حال دگرگونی و دگردیسی هستند. سنت‌های رایج یا درحال ازبین رفتن هستند یا از بین رفته‌اند.

در چنین شرایطی فرایند ایرانیزه و اسلامیزه‌شدن مقولات اساسی مدرنیته هم‌چنان با موانع جدی از جانب سنت‌گرایان روبرو است.

واکنش سوم به دنبال پاک‌کردن صورت مسأله نیست. تغییر ساختارهای سیاسی و قدرت را لزوماً به معنا و یا معادل حل بحران به‌طور ریشه‌ای نمی‌داند. در کشور **ترکیه**، یک جمهوری تام ـ آن هم به‌طور کامل سکولار حاکم است. اما سکولاریسم حاکم بر ترکیه، وجه تشابهی با **سکولاریسم اروپایی** ندارد، بلکه قرائت دیگری از **استبداد شرقی** است. از آنجا که ترکیه، یک کشور اسلامی است، مقولات و مفاهیم اساسی مدرنیته، ازجمله مفهوم مشروعیت سیاسی قدرت و

دولت، رابطهٔ دین و دولت به‌طور ریشه‌ای حل نشده است. سکولاریسم حاکم بر ترکیه از ترس پیروزی اسلام‌گرایان، **اولاً** تمام سازمان‌ها و نهادهای دینی را به‌شدت کنترل می‌نماید و از جانب دیگر هر زمان که در راستای توسعهٔ سیاسی بازی دموکراسی را شروع می‌کنند، لاجرم با نیروی اسلام‌گرایان روبرو می‌شود و بازی را در نیمه‌راه به‌هم می‌زند. اما در دور بعدی، با قدرت بیشتر اسلام‌گرایان روبرو می‌شود. اسلام‌گرایان نیز هنوز نتوانسته‌اند در مورد مقولات اساسی به جمع‌بندی‌های جدیدی برسند و هربار که پیروزی جدیدی کسب می‌کنند با بی‌توجهی به شرایط ویژهٔ سیاسی، اقتصادی مطالب و مطالباتی را عنوان می‌کنند که حریف زورمند قادر به هضم آن نمی‌باشد و لاجرم بازی را برهم می‌زند.

تجربهٔ ترکیه هم به ما می‌آموزد که باید این مسائل را بررسی و شفاف نمود، نه آن‌که صورت مسأله را پاک کرد.

روشنفکری دینی در این دوره با چنین چالش‌هایی روبرو است. به‌عبارت دیگر، کلام آخر آن که روشنفکری دینی با چالش‌هایی به مراتب گسترده‌تر و پیچیده‌تر از دوران‌های گذشته روبرو است. برخورد منطقی و مفید و مؤثر با این چالش قبل از هر چیز نیازمند به فهم ابعاد و عمق قضیه می‌باشد.